

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا  
ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی  
فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در دلیل ثانی بود برای حجیت استصحاب که حاصلش این بود که علم به حالت سابقه (با تعبیر صحیحش) علم به  
حالت سابقه یا اطمینان به حالت سابقه این موجب ظن به بقاء است. حالا یا شخصاً یا نوعاً، نوعاً هم به دو معنایی که  
داشت. و این ظن حجت است. بنابراین استصحاب حجت است.

خب این بحث شد هم صغریاً که این صغری ثابت نیست بلکه ثابت عدم است در موارد فراوان و کبری هم این مظنه  
است و ما اگر صرف نظر از ادله؛ یعنی اخبار دالّه‌ی بر استصحاب بکنیم ما دلیلی بر حجیت این ظن نداریم کما این که در  
دلیل ثانی می‌خواهد غض عین کند از آن‌ها دیگه، بلکه ممکن است کسی بگوید دلیل بر خلاف داریم به همان آیات  
ناهی عن العمل بغير العلم و للعمل به ظن و به همان ادله براءت و این‌ها.

این جا بعض منبهاتی وجود دارد برای (که قبلاً ذکر نکردیم) برای این که علم به حالت سابقه یا توجه به حالت سابقه؛ این  
موجب ظن نمی‌شود. خب این امری است وجدانی البته قبلاً گفتیم ولی منبهاتی هم وجود دارد برای... خوب بیانش  
برای کسی که غافل از این جهت است او را بیدار کند و مدعن به این جهت کند. یکی مطلبی است که در منتهی الوصول  
تقریرات بحث مرحوم آقای آسید ابوالحسن اصفهانی رضوان الله علیه آن فقیه بزرگ ذکر شده و آن این است که اگر ما  
بخواهیم بگوئیم حالت سابقه موجب ظن به بقاء حالت سابقه می‌شود این مستلزم تناقض و علم به متناقضین است یا  
ظن (اشتباه کردم) ظن به متناقضین است در بسیاری از، در بعض موارد حداقل باید گفت. مثلاً از باب مثال؛ اگر ما دو  
حوض داشته باشیم؛ یکی‌اش پر از آب است یکی‌اش خالی است. آن که خالی است دارد آب می‌آید داخلش می‌شود.  
این که پر است و از کُر بیشتر بوده ما از این که هست مقداری آب برمی‌داریم تا جایی که شک می‌کنیم که الان کر  
هست یا کر نیست، این دو حوض هم اندازه‌اش اندازه هم هست هیچ تفاوتی نمی‌کند. مثلاً فرض کنید که پر بوده؛ به  
اندازه بیست سانت آب که از آن برداشتیم حالا شک می‌کنیم که این آبی که باقی مانده کر هست یا کر نیست؟ خب شما  
می‌گویید این جا ظن به بقاء کر وجود دارد چون حالت سابقه کر بوده، آن حوض آخر که خالی بود و آب آمد تا همین

حد که بیست سانت مانده به پر شدن، این جا می گوئید حالت سابقه عدم کر بود، الان ما ظن به عدم کر داریم. یک آب واحد، یک حد واحد، این جا باید ظن به کر و ظن به عدم کر، حالا این دو حوض بوده، حوض واحد هم همین جور است. همین حوض، همین حوض الان پر بوده، تا به این حد رسید می گوئید ظن به کریت آن داریم. حالا آب آن را مصرف کردید دوباره آب می ریزید توی آن، تا این جا که رسید نمی دانی کر است یا نه، می گویی ظن به عدم کریت، بنابراین این منبه این است که مجرد حالت سابقه و علم به حالت سابقه؛ این نمی تواند ظن به این بیاورد که همان حالت باقی است. پس برهان اصلاً برای این که این غلط است، این کبری غلط است که ما بگوئیم که علم به حالت سابقه یا اطمینان به حالت سابقه موجب علم یا اطمینان به بقاء حالت سابقه می شود. این یک منبه.

البته این بیان بیان خب قوی و درست و خوبی است اگر تعبیر همین باشد که علم به حالت سابقه اعم از این که حالت سابقه کون الشیء باشد یا عدم الشیء باشد. اما همان طور که توی بعضی تعابیر بود آن ها هم می گفتند کون الشیء، تحقق الشیء، وجود الشیء، این ....

س:؟؟علم؟

ج: علم به وجود؛ آن جا علم عدم کریت؛ آن علم به وجود نیست. علم به وجود ولی آن جایی که عدم بوده می گوئیم ما ظن به این پیدا نمی کنیم. عدمیات می گوید اصلاً ظن پیدا نمی کنیم. ولی در آن هایی که می گویند حالت سابقه فلذا این را دلیل قرار دادند برای مطلق حجیت استصحاب مثلاً، درست است آن حرفی که آن جا زدیم البته می گفتیم آن ها هم دائرمدار ظن هستند. فلذا عبارت شیخ بهائی قدس سره را خواندیم که فرموده مثلاً همین طور که ساعات می گذرد این هی ظن ما تبدیل به شک می شود تا تبدیل...، ظن به خلاف می شود تا تبدیل به یقین به عدم مثلاً می شود و ما آن جایی که دائرمدار ظن هستیم. خب این یک منبه.

منبه ثانی ...

س: اصل این منبه را قبول می کنید؟

ج: اصل منبه درست است. با برهان است دیگه، اگر کسی بخواهد چه کار کند؟ بگوید علم به حالت سابقه یا اطمینان به سابقه ملازمه دارد.

س: اتفاقاً من می‌خواهم عرض کنم که برعکس اتفاقاً مثال‌هایی هست که همین‌طور است. مثلاً مثال بزنییم. مثلاً حالت گرگ و میش اول صبح با حالت گرگ و میش آخر صبح که می‌خواهد غروب بشود را شما مقایسه کنید. کسانی که راننده هستند برسید. کسانی که راننده هستند می‌گویند وقتی شب است، چراغ ماشین روشن است، وقتی می‌خواهد روز بشود این چراغ را می‌گویند روشن می‌گذاریم تا آن وقتی که خیلی می‌خواهد روشن بشود آن وقت خاموش می‌کنیم. از آن طرف وقتی که صبح است چراغ خاموش است، وقتی می‌خواهد گرگ و میش شب بیاید چراغ‌ها خاموش است؛ می‌گویند چراغ را خاموش می‌گذاریم تا آن وقتی که این قدر تاریک بشود که بینیم تاریک است روشن کنیم.

ج: خب ...

س: می‌خواهم عرض کنم حالت سابقه اگر می‌خواهید حد ...

س: تازه برعکس است آن جا روشن می‌کنند. دیگه خطر ...

س: نه، برعکس نیست. اتفاقاً می‌گذارند تا تاریک بشود بعد روشن می‌کنند یعنی یک حد از گرگ و میش بودن است ولی توی همان حد همه تا وقتی مطمئن نشوند خلافتش ثابت شده بنابر قبلی می‌گذارند. توی شب به روز چراغ‌ها را روشن می‌گذارند تا مطمئن بشوی؟؟

ج: نه، آن‌ها بناء بر قبل ...

س: صبح به شب ...

ج: دقت بفرمایید! بناء بر قبل گذاشتن را که ما اشکال نمی‌کنیم. ظن نفسی؛ این معقول نیست. این معقول نیست که شما س: چه جوری برهان را رد می‌کنید آخه؟

س: برهان را این‌طوری رد می‌کنیم که؟؟ ما اصلاً حاج آقا

ج: ببینید؛ اشکال سر این است. اما این که بله، روی یک جهات و مصالحی ...

س: هیچ مصلحتی نیست. غیر از این که تاریکی را باید روشنایی روشن کند همین!

س: خب آن برهان و دلیل ...؟؟

س: بابا داریم مثال می‌زنیم دیگه، آدم اشکالش را که ...

ج: خب می‌دانم مثال می‌زنید. این یک، این

س: این بناء هیچ بنائی نیست که گتره و گزاف باشد ...

ج: چون ظن به بقاء آن را دارند ...

س: بله، بله، بله، حالت سابقه ...

س: احتیاطاً؟؟ وگرنه؟؟

س: دقیقاً! دقیقاً! این از قدیم توی؟؟ ما هست ...

ج: اولاً این جا که حالا موضوع واحد نیست ...

س: اتفاقاً، اتفاقاً، چرا موضوع واحد است. گرگ و میش است. هوای گرگ و میش یک جا می بینی حالت سابقه اش این

است؟؟ اتفاقاً می گویند ظن به بقاء حالت قبلی ...

ج: خب پس حضرت عالی از کسانی هستید که تعجب است در همین مثال حوض که ما زدیم شما می فرمایید بله، الان

در این حد هم ظن به کریت است هم ظن به عدم کریت در نفس امر ...

س: نگفت، نه، ایشان؟؟

ج: خب بله دیگه، نتیجه فرمایش حضرت عالی همین است. از مقام سیادت شما بعید نیست چنین کراماتی ...

س: نه، حالا ببینید؛ اشکال این است. اشکال این است که در یک حالت واحد ممکن است شخص بر حالت قبلی آن

حالت نفس ظن به عدم یا ظن به وجود به خاطر حالت سابقه به وجود بیاید حتی در یک حالت و جمع متناقضین یا

ضدین هم نمی شود چرا؟ چون در شرط وحدتش که جعلش هست مختلف است. جهت نفس ما با توجه به حالت سابقه

در جایی که وجود بوده و می گوید آقا باقی است وجوب؛ چون جهت آن این است که اذعان از حالت سابقه است.

ج: آقای عزیز! اصلاً تعجب آور است! الان موضوع واحد است جهتش هم واحد است.

س: موضوع واحد نیست. جهتش دوتا است.

ج: نه، نه، نه، ...

س: اگر توی یک جهت بود یعنی همه از؟؟

ج: مظنون شما الان آب واحد است...

س: نگفتم موضوع دوتا است.

ج: آقا مگر می‌شود من ... الله اکبر! جهت ...

س: جهت دوتا است بله، می‌شود خیلی هم راحت است. حالت سابقه‌اش آخه فرق می‌کند. اصلاً نکته‌اش همین است.

ج: مگر می‌شود علل مختلف اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین یا اجتماع متناقضین یا ارتفاع ...

س: نقیضین حالت نفس است ها! نقیضین این نیست که این کر است یا کر نیست. حالت نفس من به کریت است ...

ج: بابا ظن است دیگه، ظن ...

س: ظن به کر ... بله، حالت ...

ج: همین الان ظن به کریت این دارم ظن به عدم کریت همین مقدار آب هم دارم. خیلی خب ...

س: بله، بله، این حالت سابقه‌اش با هم فرق می‌کند. اصلاً

ج: نمی‌توانیم بحث کنیم دیگه ...

س: اصلاً مغالطه فرمایش آقای آسید ابوالحسن همین است ...

ج: معاذالله!

س: شما فکر می‌کنید که حالت واحده؛ این کریت در خارجیه است در حالی که موضوع استصحاب می‌خواست بگوید

که ظن بالکریّه و ظن به عدم الکریّه، ظن به کریت و ظن به عدم کریت مسبوق به عدم وجود دوتا چیز است اصلاً، این

که مغالطه‌اش واضح است. این یک. ثانیاً مثالی ما آوردیم که می‌گوییم آقا؛ یک موضوع واحد از عرف پیرسید هیچ بناء

خاصی هم نیست از باب همین است که باید اضائه بکنند. این جا اضائه می‌کنند چون قبلاً اضائه می‌کردند. می‌گویند تا

خلافش ثابت نشود. از آن طرف اضائه نمی‌کنند می‌گویند تا وقتی لازم باشد اضائه می‌کنیم.

ج: بله، خیلی خب، این دیگه چه کار کنیم؟ جوابی نمی‌توانیم ...، من الان می‌توانم ظن به این پیدا کنم که به یک ادله‌ای

بالفعل ظن به این داشته باشم که الان این جا این چراغ‌ها روشن است و این جا روشن است و به یک دلیل آخری ظن

پیدا کنم که همین الان چراغ‌ها خاموش است و این جا تاریک است.

س: ??

ج: اگر می‌شود خیلی خب ...

س: بله، بله، می‌شود.

ج: ولی نفس ما که .... و ظاهراً شما شاید متفرد در این قول باشید در عالم.

و اما منبه ثانی؛ منبه ثانی این است که امارات که، اماراتی که قطع آور نیستند حجیتش عندالعقلاء؛ این مشروط به این است که ظن به خلاف نداشته باشد علی بعض المسالک مثل مسلک شیخنا الاستاد دام ظلّه، خب اگر این چنینی است که هر حالت سابقه‌ای علم به حالت سابقه، اطمینان به حالت سابقه ظن به بقاء حالت سابقه می‌آورد. نتیجه‌اش باید این باشد که در بین عقلاء اماراتی که برخلاف حالت سابقه است حجت نباشد. چون تمام اماراتی که بر خلاف حالت سابقه است شما ظن به بقاء حالت سابقه داری پس ظن به خلاف این اماره داری، باید توی عقلاء هر اماره‌ای خبر تقه می‌آید، ظواهر و امثال ذلک برخلاف حالت سابقه‌ی شما إخبار می‌کند. خب شما اگر می‌گویید ملازمه هست ؛ علم به حالت سابقه یا اطمینان به حالت سابقه با ظن به بقاء حالت سابقه به خصوص اگر ظن شخصی باشد، خب همه‌ی اماراتی که بر خلاف حالت سابقه دارد حرف می‌زند، إخبار می‌کند، همه‌ی این‌ها باید حجت نباشد و حال این‌که بالوجدان می‌بینیم این چنین نیست در بین عقلاء که اماره‌ای که بر خلاف حالت سابقه دارد می‌آید می‌گوییم حجت است، قبول می‌کنیم. ما، زید حیات داشت، آدم تقه‌ی معتمدی آمد گفت فوت شده، می‌گوییم نه، حرف تو را قبول نمی‌کنم چون من ظن به بقاء و حیاتش دارم. و هکذا و هکذا و هکذا مثال‌های مختلف. پس این هم به خصوص حالا آن مسلک منبه<sup>۱</sup> برای این‌که این مطلب درست نیست.

منبه سوم:

س:؟؟

ج: بله؟

س: این فقط کاشف از آن است که آن مسلک؟؟ عقلاء اعتنا می‌کنند؟

ج: نه، بنا بر آن دیگه، یک کسی که و واقعاً ما می‌بینیم این جوری نیست؛ بنابر آن مسلک گفتیم ...

س: ما نمی‌توانیم آن‌ها را قانع کنیم. آن‌ها می‌گویند ما ...

ج: منبه است برای او؛ یعنی کسانی که این مسلک را دارند منبه است.

س: قانع کننده آقای وحید است فقط ...

ج: بله، می‌گوییم، قید زدیم دیگه؛ گفتیم علی ذلک المسلک؟؟

و اما منبه سوم: منبه سوم این است که اگر این حرف را بزنیم موضوع برای ادله‌ی شکوک در صلاّه باقی نمی‌ماند یا خیلی کالتادر و کالمعدوم می‌شود. چون در باب صلاّه می‌گویند باید طبق، مظنه حجت است باید طبق ظن عمل کرد. اگر مظنه برایت پیدا نشد آن وقت قواعد شک دارد. فاین علی الاکثر و چه و چه و هر چی، خب همه‌ی جاها وقتی شک می‌کند من این رکعت را آوردم یا نه؟ قبلاً که نیاورده بودی، خب ظن به بقاء داری. خب باید طبق...، ظن هم که هر جا در رکعات ظن حجت است دیگه، بله، مگر یک جاهایی که قشنگ غافل باشی از ماسبق، این که حالا خیلی فرض چیز که دارد نماز می‌خواند غافل باشد از این که نیاورده، علم به عدم ایتیان و یا به این که الان توی ذهنش نباشد علم به عدم ایتیان یا اطمینان به عدم ایتیان قبل؛ درست است الان شک دارد آورده یا نه؟ ولی قبل از این آن وقتی که من رکعت مثلاً دوم را می‌خواندم که رکعت سوم را نیاورده بودم که، حالا شک دارم می‌کنم رکعت سوم است یا نه؟ خب همه توجه دارند به این که نیاورده، پس آن نیاوردن اگر سبب است و مستلزم ظن به بقاء نیاوردن است خب پس بنابراین این دو رویه هم دارد، یکی این که آن را نیاوردم یکی این که پس این که به ید من هست چیه؟ دوم است. مظنون من این است که این رکعت دوم است مثلاً، بنابراین این‌ها منبهاًتی است که نشان می‌دهد این استدلال استدلال ناتمامی است. خب ...

س: همان جوابی که توی استصحاب؟؟ این جا می‌گویند تخصیص خورده از این؛ به خاطر لغویت دلیل؟؟ علی قد رکعت؛ برای این که لغویت لازم نیاید از استصحاب رفع ید می‌کند؟

ج: نه، دقت نفرمودید. نه، به استصحاب نمی‌گوییم.

س: شما می‌گویید ...

ج: نه، اصلاً استصحاب حجت نیست. اصلاً استصحاب حجت نیست. این مقاله درست نیست چرا؟ برای این که آن ادله می‌گوید طبق ظن عمل کن اگر نه آن وقت فاین....

س:؟؟

ج: قواعد شک آن جا پیاده نمی‌شود. پس این قواعد شک را برای کی جعل کردید؟ تکویناً، استصحاب هم حجت نیست. نه، کار به حجیت استصحاب ندارد. این منبه ...

س: یعنی؟؟

ج: این منبه کاری به حجیت استصحاب ندارد. فرضاً استصحاب ...

س: نه، مگر همان جوابی که توی استصحاب می‌دادیم. بنابر این که بنا بر استصحاب را بگوییم همین منظور لازم می‌آید.

که می‌گوید آقا؛ شما در همه حالت، حالت سابقه که انجام ندادی؛ استصحاب پس جاری است

ج: خب ...

س: آن جا گفتند که همان لغویت آن ادله قبلش که می‌خواستید استصحاب را رفع ید کنید ...

ج: بله ...

س: حالا همان حرف را این جا می‌زنیم. نمی‌گوییم که این جا استصحاب حجت است؛ می‌گوییم ادله‌ای که می‌گوید به

ظن اعتماد کن و ادله ظن این جا کافی است در نماز، می‌گوید آقا؛ به خاطر ادله‌ای که قاعده؟؟

ج: می‌گوید شک مال جایی است که ظن نداشته باشید ...

س: خب همین؛ می‌گوید حاج آقا؛ چون مورد ...

ج: نه، شک مال جایی است که ...، شما چه موردی پیدا می‌کنید من ظن ندارم؟

س: خب همان استصحاب هم همین طور می‌گوید، می‌گوید چه موردی هست که استصحاب جاری نمی‌شود؟ می‌گوید

خب دست از آن بردار، توی نماز بردار از آن ادله‌ای که می‌گوید به ظن اعتماد کن و خلاصه قوانینش؟؟

ج: پس باید بگوید تعارض می‌شود.

س: نه، تعارض نمی‌شود. رفع ید کن؟؟ لغویت او؟؟

ج: آقای عزیز! دارد می‌گوید اگر شک داری این کار را بکن، من کجا شک دارم؟ موضوع کجا پیدا می‌شود؟

س: در خصوص نماز که آن ادله نیست ...

ج: چرا، توی خود نماز داریم می‌گوییم. ادله‌ی شکوک نماز را داریم می‌گوییم در رکعات البته، ادله‌ی شکوک در رکعات

موضوع پیدا نمی‌کند. چون همیشه مظنه داری ...

س: اما خب ادله حجیت ظن در رکعات هم مثلاً ادله‌ی مطلق ظن نیست. در خصوص نماز ما ادله‌ی اعتنا به ظن داریم

درست است؟

ج: آن جا هم داریم بله.

س: یعنی یا باید آن‌ها لغو بشود یا باید ادله استصحاب لغو بشود.

ج: حالا ادله استصحاب را کار نداریم. می بینید این امر تکوینی را داریم می گوئیم ...

س: ببخشید؛ ادله‌ی اعتنا به شکوک یا باید لغو بشود یا ادله‌ی اعتنا به ظن در رکعات باید لغو ...

ج: بله، خب این منبّهاتی که این جا وجود دارد. پس فتلخص مما ذکرناه که این دلیل ثانی هم لایمکن الاعتماد علیه.

الدلیل الثالث: دلیل ثالث اختلال نظام است که این می شود دلیل عقلی؛ بعضی ها همین دلیل گذشته را که ظن باشد دلیل عقلی حساب کردند به یک نحوی، مثلاً در اصول الفقه؛ مرحوم مظفر ذیل عنوان دلیل عقلی همان... ولی آن را دلیل عقلی شمردن اگر مظنه اش را می خواهی از راه چیز اثبات بکنی حجیت مظنه اش را؛ آن مشکل است. اما این همان طور که سید در حاشیه رسائل فرموده؛ کسانی که در ذیل بناء عقلاء این حرف اختلال نظام را هم آوردند ایشان فرموده این را این جا نباید بیاورید. این اگر اختلال نظام واقعاً پیش می آید این می شود دلیل عقلی و حق با ایشان است. چرا؟ چون اختلال نظام قبح عقلی دارد. دیگه مظنه و فلان نیست که ...، شارع نمی تواند، نه شارع نه هیچ عاقلی؛ اختلال نظام قبیح است. حالا مدعا این است که بعضی بزرگان هم تقریباً اختلال نظام را قبول کردند. یک عبارتی علامه طباطبایی امروز دارد. امروز نگاه کردم حاشیه ایشان را که می فرماید هیچ ذی شعوری مستغنی از استصحاب نیست. هیچ ذی شعوری! و یک بیان حالا ویژه ای هم حالا ایشان دارند که حالا می گوید اصلاً عمل به ظن نمی کنند. این حرف هایی که مرحوم آخوند زدند که بناء عقلاء ممکن است این باشد ممکن است ...، این ها همه درست است. عقلاء عمل به علم می کنند، به همان علم سابق شان، یک بیانی این جا حالا ایشان دارند که، این اختلال نظام این جوری گفته می شود که اگر ما بخواهیم در مواردی که حالت سابقه را داریم و الان علم نداریم به بقاء، اگر بخواهیم بناء بر بقاء نگذاریم و آثار بقاء را پیاده نکنیم این هم زندگی شخصی هم زندگی اجتماعی این اصلاً مختل می شود. و اگر شارع بخواهد استصحاب حجت نکند یعنی چیزی که سبب اختلال نظام و معاش و معاد مردم است ایجاد کرده و این قبیح عقلی است. خب حالا چرا این به خدمت شما عرض شود که اختلال نظام لازم می آید؟ خب آدم زندگی شخصی خودش را می بیند، حالا ما مثلاً می خواهیم بباییم این جا برای بحث، اصلاً آل یاسین باقی هست یا نیست؟ می خواهیم راه بباییم، آیا این خیابان باز است باز نیست؟ این مسیرها مسدود هست یا مسدود نیست؟ اگر به حالت سابقه بخواهیم عمل نکنیم این قبلاً که بوده، این مسیرها که باز بوده، اگر این ها را بخواهیم عمل نکنیم خب چی؟ می خواهیم به خدمت شما عرض شود آب بیاشامیم، از شیر آب آب برمی داریم، خب این قبلاً این آب ها مسموم نبوده لعل یک کسی سم توی آن ریخته باشد و و مثال های

متعدد، چیزهای متعدد؛ می خواهد صبح برود نان بگیرد شاید این نانوایی الان بسته باشد، شاید نمی داند کذا باشد شاید کذا باشد ....

س: همه ی این ها می گوئیم غیر اطمینانی است ...

ج: حالا این جوری دیگر حالا فعلاً.

این مال این، این شخصی که حساب بکنیم، نوعی هم که حساب بکنیم خب اگر زندگی بشر مرتبط بهم است، همه ی کارهای آدم را که خودش انجام نمی دهد، آن نانوایی است، آن قصابی است، آن نمی داند چی هست، آن چی هست، آن چی هست، آن چی هست، آن چی هست. اگر تک تک آن ها هم بخواند در حالت شک که حالت سابقه را به آن عمل نکنند خب آن کارها هم زمین می ماند دیگر تا بخوانند بروند دنبال علم، دنبال چی. خب هرکسی به دیگران نیاز دارد، آن ها هم به این نیاز دارند، آن هم به او نیاز دارد، او هم به آن ها اگر بخوانند به حالت سابقه عمل نکنند خب این نیازها زمین می ماند. تا این برود دنبال علم، تا برود او دنبال کذا آن برود دنبال. فلذاست این یا لازم می آید که اصلاً سامان نگیرد و یا لازم می آید که خیلی بطیء بشود کارها که اصلاً که آقای سیستانی حفظه الله تا حالا بحسب آنچه که در تقریرات بحث شان هست «فإنّا قد ذکرنا أنّ عدم العمل علی وفق الاستصحاب موجب لتوقف السیر النظام او لا اقل من بَطء سرعة النظام» این در صفحه ی پنجاه و هفت هست قبلاً هم حالا ...

س: بطء هم یعنی اختلال است؟

ج: بله؟

س: می خواهم بگویم این بطء هم ....

ج: این هم بله، یعنی واقعاً مشکل ایجاد می کند. این فرمایشی است که فرمودند.

خب قبلاً گفتیم محقق خوئی قدس سره فرمود که این مطلب درست نیست به خاطر این که ما می بینیم یک آدم هایی منکر استصحاب شدند «و لم یختل نظامهم». سید مرتضی مثلاً قائل به استصحاب نیست، کجا اختلال نظام برایش پیش آمده؟ این، من حالا شاید این حرفی که می خواهم بزنم به همین برگردد، ببینید لو فرضاً دوتا بحث داریم، یکی این که واقعاً آیا این اختلال نظام لازم می آید در این مثال هایی که زدیم؟ دو، این است که حالا فرضاً که اختلال نظام لازم می آید، ما اختلال نظامی که در تکوین است که این مثال هایی که زده می شود در حالت تکوین است. اما در حالت تشریع هم آیا

اختلال نظام لازم می‌آید؟ این همه مواردی که باب استصحاب، مثلاً استصحاب احکام می‌کنیم، شارع بگوید نه من حجت نمی‌کنم اصلاً، خب چی می‌شود؟ آن برائت می‌شود چه اختلال نظام لازم می‌آید؟ یا می‌گوید احتیاط بکن ...

س: مختلف است این ...

ج: مختلف است دیگر جابه‌جا.

نه استصحاب حجت نیست خب به‌جای آن یک قواعد دیگر داریم دیگر، اگر استصحاب حجت نباشد یک جاهایی ادله‌ی برائت داریم یک جاهایی ادله‌ی احتیاط داریم چه اختلال نظامی لازم می‌آید؟

س: خیلی جاها استصحاب خودش دردرساز است، نباشد بهتر است ...

ج: بله دیگر آن‌جاها که استصحاب عدم تکلیف می‌کنیم، بحساب تکلیف می‌کنیم خب برائت داریم خیال‌مان راحت‌تر است. چه اختلال نظامی لازم می‌آید؟

توی تشریع، توی موضوعاتش هم خب اگر بگوید توی موضوعات هم استصحاب حجت نیست خب شک داری خب هیچی، خب آب نمی‌دانی کر هست یا کر نیست، خب چیز قلیل با آن بکن، نمی‌دانی پاک است یا پاک نیست می‌گوید استصحاب حجت نیست خب قاعده‌ی طهارت برایت وضع کرده؛ قاعده‌ی طهارت هم نباشد خب باید تیمم بگیری، چه اختلال نظامی لازم می‌آید؟ خب جایگزین دارد دیگر «و لم تجدوا ماءً» می‌شود؟؟؟

س: این مطلب جدید است بر نمی‌گردد به سابق ....

ج: بله؟

س: فرمودید لعل برگردد به ...

ج: نه این‌که آقای خوئی فرموده است که این اختلال نظام لازم می‌آید ایشان نظر به شریعت کرده، می‌خواهم بگویم توی محیط شریعت کأنّ شاید نظر فرموده و الا بله این حالا خودش که ما اختلال نظام لازم بیاید لو فرضناه در امور تکوینی است، زندگی و بشر است. اما در مورد تقنین و تشریع و قانون و شریعت چه اختلال نظامی لازم می‌آید؟

علاوه بر این‌که خب این اخلال نظام در صورتی لازم می‌آید که اولاً اکثر موارد مهفوف به ما یوجب الاطمینان بالبقاء یا قطع به بقاء نباشد و یا این‌که احتیاط در آن‌ها محذور داشته باشد، بخش‌هایی یعنی چون توزیع می‌شود، همه‌جا که ما نمی‌خواهیم احتیاط کنیم که می‌گوییم خود احتیاط اختلال می‌آورد که در دلیل انسداد گفته می‌شود. کثیری از موارد

اطمینان داریم به بقاء یا یقین داریم. یک مورد ویژه‌ای می‌ماند که خب اختلال لازم می‌آید، احتیاط می‌کنیم مثل همان مثال‌هایی که زده می‌شود فرزندش مثلاً در سفر است در یک جایی است حالا اطلاع از او پیدا نمی‌تواند بکند او هم توی این زمان‌های ما که دیگر این مثال هم خیلی مثالیت ندارد، اما خب سابقاً واقعاً بوده که اطلاع پیدا نمی‌کردند از هم، او وضعش چه جور است؟ یک مسافری بیاید معلوم نیست کذا، خب حالا این وجهی که برایش همراه می‌فرستاده یا هر از فرصتی می‌فرستاده احتیاطاً می‌فرستد که اگر، خب این هم که اختلالی ایجاد نمی‌کند حالا یک مواردی که اطمینان ندارد چه ندارد این کار را بکند. یک مواردی هم که همان‌طور که قبلاً می‌گفتیم غفلت است دیگر، یعنی در اثر، روی آن غفلت، روی آن عادت انجام می‌داد و اصلاً کأنّ اقتداح شک در نفس‌شان نمی‌شود ولو اگر از او بررسی فکر کند شک پیدا می‌کند ولی همین‌طور به صرافت حال روی همان عادت انجام می‌دهد. پس این‌که اگر ...

س: این موضوع استصحاب نیست ...

ج: هان؟

س: موضوع استصحاب نیست اصلاً.

نیست، اگر شارع یعنی در امور تکوین هم که ما نگاه می‌کنیم این‌جوری است، حالا اگر شارع بگوید استصحاب حجت نیست حتی در تکوین مشکلی پیش نمی‌آید چرا؟ برای این‌که خیلی جاها اطمینان دارند، یقین دارند، یک مواردی هم هست که آن‌جاها را روی رجاء انجام می‌دهند یا روی احتیاط می‌کنند. این‌ها به خدمت شما عرض شود که یک جا‌هایی هم غفلت دارند. پس می‌بیند که اگر من بگویم استصحاب حجت نیست ولو در امور تکوین بگویم مثلاً حجت نیست، علاوه بر این‌که شارع آن‌جا کاری ندارد در امور خود تکوین.

س: در امور تکوین تعریف دقیق است یا روی؟؟؟ امور تکوین مثلاً خلقت و این‌ها را تأمین می‌کنند یا امور ...

ج: نه این تکوین مقابل تشریع بود، حالا شاید فرمایش شما را من عبارت خوبی نبود، همان فرمایش شما درست است. مقصود من از تکوین در مقابل تشریع است.

این هم دلیل سوم و حالا این عبارتی که بعضی بزرگان دارند و این‌ها، با توجه به آن‌که عرض کردیم جوابش روشن می‌شود.

و اما دلیل چهارم، دلیل چهارم اجماع است. بزرگانی از فقهاء و اصولیون از آن‌ها ادعای نقل اجماع شده. محقق در معارج نقل شده از ایشان که فرموده اطبق العلماء و علامه قدس سره، شیخ اعظم در رسائل ظاهراً فرموده است که در مبادی فرموده اجماع علماء بر این است یا حالا عبارتی که من خودم امروز دیدم ایشان در غایة الوصول جلد دوم صفحه‌ی پانصد و بیست فرموده که «اختلف الناس فی استصحاب الحال هل هو حجة أم لا؟ فذهب جماعة من الشاعرة کالمزنی و الصیرفی و الغزالی و جماعة الامامية الى صحته» نگفته جماعة من الامامية، «و جماعة الامامية الى صحته و ذهب جماعة من المعتزلة كأبی الحسن البصری و اکثر الحنفیة الى بطلانه» از امامیه اصلاً در بطلان کسی را نام نمی‌برد. «و زعم هؤلاء انه يفيد الترجيح لا غير». بله ترجیح یعنی اگر دوتا روایت متعارض شد یک روایتی موافق با استصحاب بود آن موجب ترجیح می‌شود اما جایی که این جوری نباشد.

این اجماعی که نقل شده، مرحوم شیخ در مواردی که شک در رافع باشد که ایشان استصحاب را در آن جا حجت می‌داند و این اجماع بحسب آنچه که استفاده می‌شود از بعض کلمات معتنی است ایشان و شاید معتمدش هم باشد علاوه بر روایات.

خب این اجماع همان‌طور که در تقریرات محقق سیستانی آمده تارةً مقصود از او اجماع قولی است و تارةً مقصود از او اجماع عملی است. مقصود از اجماع قولی یعنی این مسأله را مطرح کردند و فتوا دادند حجةً و مقصود از اجماع عملی این هست که ما عملاً می‌بینیم فقهاء در موارد مختلفی که حالت سابقه است بعد شک لاحق است عملاً فتوای‌شان یا عمل‌شان بر طبق حالت سابقه است. یعنی ترتیب آثار حالت سابقه را در فتوای‌شان، در عمل‌شان می‌بینیم ولو هیچ‌جا نگفتند الاستصحاب حجةً ....

س:؟؟؟ در سایر فتوای‌شان هم دربرمی‌گیرد یا نه؟

ج: بله فتوای‌شان هم همین‌طور.

فلذا ایشان این دوتا را از هم جدا کردند و از هرکدام جداگانه بحث فرمودند. حالا هرکدام از این‌ها هم قهراً یا منقول است یا محصل است دیگر. اجماع قولی محصل، اجماع قولی منقول؛ اجماع عملی محصل، اجماع عملی منقول. اما اجماع قولی، اجماع قولی خب چند اشکال به آن وارد است اما اجماع قولی محصل که ما واقعاً خودمان تحصیل کرده باشیم این که حاصل نیست برای ما بلکه به همان بعض قرائنی که بعداً خواهیم در منقولش خواهیم گفت باید گفت

اصلاً راهی برای اجماع ماحصل وجود ندارد فی زماننا. و اما اجماع قولی منقول که مثلاً محقق بفرماید که این‌ها همه گفتند استصحاب حجت است، علامه بفرماید این‌ها گفتند استصحاب حجت است. چند جواب برای این هست که نمی‌توانیم به این اجماع منقول استناد کنیم و حجت قرار بدهیم. یک: این‌که این اجماع منقول معارض است با کلماتی از اصحاب که به دلالت التزام می‌گوید اجماع نیست یا حتی خود این مدعی اجماع در بعض کلماتش جواری فرمایش فرموده که دلالت التزام او این است که اجماع نیست. خود علامه قدس سره حالا بعض موارد را عرض می‌کنم فرموده، در نهایت الوصول جلد چهار صفحه‌ی سیصد و شصت و سه «اختلف الناس فی أنّ استصحاب الحال هل هو حجة أم لا؟ فذهب أكثر الحنفیة و جماعة من المتکلمین کأبی الحسین البصری و السید المرتضی و غیرهما إلى أنّه لیس حجة» اگر اسم سید مرتضی را نیآورده بودند این‌جا ما می‌گفتیم «اختلف الناس» یعنی عامه ولی این‌جا به قرینه‌ی این‌که سید مرتضی را هم ذکر می‌فرماید این ناس اعم از علمای عامه و خاصه است. بعد فرموده «کأبی الحسین البصری و السید المرتضی و غیرهما إلى أنّه لیس حجة» این «غیرهما» یعنی غیر از این دو بزرگوار یا مرحوم صاحب معالم قدس سره در معالم که حالا دلم می‌خواست حالا کتاب کنارم نبود که وقت دیر شده بود، من همین‌طور مطالعه می‌کردم یهو دیدم نه و ربع است، حالا هیچ‌کار هم نکرده بودم. به خدمت شما عرض شود که ایشان هم به اکثر ظاهراً نسبت داده یا به مشهور نسبت داده حجیت استصحاب را که صاحب معالم و این‌ها از آدم‌هایی هستند که به فتاوی و به این‌ها واقف هستند این بزرگان. بنابراین این عبارات از این اصحاب آن اجماع منقول با این فرمایشات تعارض می‌کند این اولاً.

دو این‌که، اشکال دوم این است که ما قرائنی داریم بر عدم صحت این ادعای اجماع. یکی‌اش همین‌هایی بود که گفتیم یعنی همین عبارات و همین که شهرت گفت و فلان این‌ها را گفتیم، این‌جا یک به خدمت شما عرض شود که مطلبی هم، بله محقق سیستانی دام‌ظله مطلبی را از محقق آیت‌الله بروجردی قدس سره در مجلس درس‌شان ذکر می‌کنند. مرحوم والد رحمه الله علیه می‌فرمودند آقای بروجردی درس فقه‌شان تمام شده بود و داشتند ظاهراً همان مسجد بالاسر بود درس فقه ایشان که آن‌وقتی که حالا من یادم است که بچه بودم با آقا می‌رفتیم. این داشتند می‌آمدند بعضی آقایان گفتند آقا شما حالا، دیگر اصول را ایشان تعطیل کرده بودند، آن اوایلی که آمدند قم خب تا سالیانی اصول فرمودند که تقریرات آن هست، دیگر اصول را تعطیل کرده بودند و بخشی از اصول عملیه را هم ایشان گفته بودند دیگر استصحاب را نگفتند. آقا می‌گفتند که یکی از آقایان به ایشان گفتند آقا استصحاب را شروع کنید استصحاب را؛ ایشان فرمودند من

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1400/08/08

موضوع: استصحاب

حرف‌ها دارم در استصحاب من حرف‌ها دارم ولی دیگر حال ندارم و دیگر بله مرجعیت و کارهای زیادی که بر عهده‌ام هست و حال ندارم دیگر ولی حرف‌ها دارم در استصحاب. پس آن حرف‌ها را بگذاریم برای بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان